
فریدریش دورنمات

الهام بخش

حمید سمندریان

گرچه نام «فریدریش دورنمات» (Friedrich Dürrenmatt) نمایشنامه‌نویس بزرگ سویسی هنوز در ایران کاملاً ناشناس مانده و این اولین بار است که نمایشنامه‌ای از او به زبان فارسی برگردانده می‌شود، با این همه او یکی از شخصیت‌های عالیقدر هنری معاصر است.

اگر «تورنتون وایلدِر» (Thornton Wilder) درام‌نویس و تئاترشناس بزرگ امریکایی را که در حقیقت الهام‌بخش «فریدریش دورنمات» در هنر نمایشنامه‌نویسی است کنار بگذاریم، بدون شک در بین درام‌نویسانی که امروزه در قید حیات می‌باشند، «دورنمات» بزرگترین و برجسته‌ترین آنان است.

«ژان - کلود ماره» (Jaen - Claude Marrey) منتقد معروف فرانسوی می‌گوید: «دورنمات» در یکی از آثار خود گفته است: "ویلهلم تل" (Wilhelm Tell) یگانه شخص سویسی بود که حقیقتاً تمام دنیا او را می‌شناختند. ولی من اطمینان دارم که خود "دورنمات" در دنیای تئاتر مانند همان شخصیت نامی، معروف خواهد شد.

نظر اغلب منتقدین اروپایی بر این است که «دورنمات» جانی را که پس از مرگ «برتولد برشت» خالی مانده بود، پر کرده است. و اگر مقام شامخ «برتولد برشت» نابغه‌ی ادبیات، شعر و درام‌نویسی را در نظر بگیریم، اهمیت این گفته بر ما ثابت می‌شود.

«دورنمات» در پنجم ژانویه‌ی سال ۱۹۲۱ در شهر «برن» پایتخت کشور سوییس

متولد شد. پدر بزرگ او که اشعار انتقادی می‌سرود شهرت فراوانی داشت و پدرش که اکنون دوران کهولت را پشت سر می‌نهد، کشیش پروتستان است.

ایام جوانی «فریدریش دورنمات» صرف تحصیل فلسفه و علوم الهی گردید. در جنگ خانمانسوز بین‌المللی دوم، زمانی که قدرت روزافزون هیتلر پیشوای آلمان نازی در تمام اروپا گسترش می‌یافت، کشور سوئیس با وجود آزادی و حفظ بی‌طرفی، از ارتباطات پستی خارج از کشور محروم بود و مطبوعات و مکاتبات خارج به آنجا نمی‌رسید. با این همه در سال ۱۹۴۴ برای اولین بار بر حسب تصادف، یکی از نمایشنامه‌های «تورتون وایلدر» به نام پوست دندانهای ما به صورت «میکروفیلم» به دست «دورنمات» افتاد. (این نمایشنامه بعداً توسط خود او در «شاپیل‌هاوس» (Schauspielhaus) تئاتر معروف شهر زوریخ، به روی صحنه آمد) روش جالب و ابتکاری و «وسایل بیانی» جدید و زیبایی که «تورتون وایلدر» در این نمایشنامه به کار برده بود، چنان او را بر سر شوق و هیجان آورد که با استعداد شگرفی که در وجود او نهفته بود، به پیروی از شیوهی «اکسپرسیونیسم»، شروع به درام‌نویسی کرد.

اولین نمایشنامه‌ی «دورنمات»، این نوشته شد نام دارد که در سال ۱۹۴۶ هنگامی که او در «برن» مشغول تحصیل علوم الهی و فلسفه بود، به رشته‌ی تحریر درآمد و در سال ۱۹۴۷ منتشر گردید. این نمایشنامه‌ی هجایی و نیشدار که در آن اعضای فرقه‌های سیاسی و مذهبی قرن شانزدهم میلادی شدیداً مورد تمسخر و استهزاء قرار گرفته‌اند، در «زوریخ» جنجال و هیاهوی عجیبی ایجاد کرد. «دورنمات» که به قول خودش پروتستان لاجوج و سرسختی بود و تا این تاریخ در انتخاب یکی از دو حرفه‌ی «نویسندگی» و «فلسفه» تردید داشت، مدت مدیدی با عقل و احساس خود به جدال پرداخت. از یک طرف علوم الهی و فلسفه رشته‌ی مورد علاقه‌ی او بود، از طرف دیگر جذبه و شکوه دنیای درام‌نویسی وی را واله و مسحور کرده بود. با این همه، سرانجام پی برد که عرصه‌ی پهن‌تر تئاتر، می‌تواند جولانگه تاخت و تازهای فلسفی او نیز باشد. بدین جهت پس از نوشتن نمایشنامه‌ی این نوشته شد، تصمیم خود را گرفت و درام‌نویسی را حرفه‌ی خود قرار داد و در مدت زمانی کوتاه، نمایشنامه‌های بسیار باارزشی به رشته‌ی تحریر درآورد.

این نوشته شد (۱۹۴۷)، کور (۱۹۴۸)، رمولوس کبیر (۱۹۴۹)، ازدواج آقای می‌سی‌سی‌بی (۱۹۵۲)، فرشته‌ای به بابل می‌آید (۱۹۵۴)، ملاقات بانوی سالخورده (۱۹۵۶)، فرانک پنجم - اپرای یک بانک خصوصی (۱۹۵۹)، هرکول و طویله اوگیاس (۱۹۶۱).

«دورنمات» علاوه بر نمایشنامه‌های فوق‌الذکر، رمانها و نمایشنامه‌های رادیویی بسیاری نیز دارد. از آن جمله: وعد و وعید، پنچری، مرد یونانی در جستجوی زن یونانی، گفتگوی شبانه، عملیات و گاه دادخواست علیه سایه‌ی الاغ، غروب روزهای آخر پاییز، استرانیتسکی و قهرمان ملی.

اغلب نمایشنامه‌های «دورنمات» به دریافت جوایز بزرگ نایل شده‌اند. من جمله ملاقات بانوی سالخورده در سال ۱۹۵۷ در پاریس به کارگردانی «ژی. پ. گرنیه» (J.P. Grenier) به دریافت جایزه‌ی «مولیر» موفق شد. غروب روزهای آخر پاییز، پس از اجرا در رادیوی اطریش، جایزه‌ی «پری دیتالیا» (Prix d'Italia) را دریافت کرد. «دورنمات» تنها نمایشنامه‌نویس آلمانی‌زبان است که آثار او، از لندن و پاریس گرفته تا نیویورک و از ورشو تا توکیو نمایش داده می‌شود.

درباره‌ی خلق آثار گوناگون، به طوری که آشکار است، «دورنمات» دو خصوصیت مشخص و بارز در ایجاد آثار هنری خود دارد. یکی به وجود آوردن وقایع عجیب و غیرمعمولی و غیرقابل تصور که اندیشه‌های ذهنی او نقش مهمی در آن بازی می‌کند و دیگری وسوسه و تردید او درباره‌ی وجود عدالت. (اعم از عدالت انسانی یا ربانی).

«دورنمات» برای خلق درام‌های خود همیشه از ایده‌های پیش‌پا افتاده و جزئی، بدون اینکه طرح و نقشی پیش‌بینی شده داشته باشد، اصول کلی و عمومی استنتاج می‌کند. مثلاً انگیزه‌ی نمایشنامه‌ی ملاقات بانوی سالخورده، در اثنای چندین مسافرتی که بین «نوشاتل» و «برن» کرده به خاطرش رسیده است. در آن زمان پسرش به منظور معالجه در «برن» توقف داشت و «دورنمات» برای عیادت او چندین مرتبه از «نوشاتل»، محل اقامت خود، با ترن به «برن» رفت. در بین راه، متوجه این موضوع شد که ترن‌های سریع‌السیر در بعضی از ایستگاه‌ها هرگز توقف نمی‌کنند. سپس از خود پرسید چه عاملی ممکن است باعث شود که یک ترن سریع‌السیر، استثنائاً روزی در یکی از این ایستگاه‌های بی‌اهمیت توقف کند. بعد، این اندیشه به مغزش خطور کرد که ممکن است آن ایستگاه از شهرهایی باشد که قبلاً آباد و پررونق بوده و سپس از ارزش افتاده است و شخص فقیری که امروز بسیار ثروتمند است، در اوایل عمر در این شهر زندگی می‌کرده و در آن وقت بی‌عدالتی‌هایی نسبت به او شده و اکنون که از اینجا می‌گذرد، برای گرفتن انتقام، ترمز خطر ترن سریع‌السیر را برخلاف مقررات می‌کشد، تا در آن شهر مخروبه برای اجرای عدالت و گرفتن انتقام پیاده شود.

بدین نحو ملاحظه می‌شود انگیزه‌ی خلق ملاقات بانوی سالخورده هنگامی برای دورنمات پیدا شده است که ایده‌ی عدالت‌خواهی او، با یک عمل ساده که توقف نکردن ترن در برخی از ایستگاهها است، پیوند گردیده است.

دورنمات این واقعه را چنین شرح می‌دهد:

«دهها سال پیش در شهری کوچک ولی آباد، دختر جوانی تسلیم مرد مورد علاقه‌ی خود می‌شود ولی آن مرد در عوض ازدواج، او را از خود می‌راند و با کمک اهالی شهر، دختر را از آنجا بیرون می‌کند.

سالها سپری می‌شود و شهر کوچک به خرابه‌ای مبدل می‌گردد. مردم آن بیکار، مستمند و مفلس می‌شوند و شهر کوچک کاملاً از رونق می‌افتد.

دختر جوان که اکنون سالخورده شده است و از راه فحشاء به ثروت بی‌نهایت



زیادی رسیده است، به این شهر کوچک برمی‌گردد و به مردم آن قول کمک می‌دهد، به شرطی که مردم آن شهر، مردی را که سابقاً او را فریب داده بود، به قتل برسانند. این پیشنهاد در آغاز با اعتراض مردم مواجه می‌شود، ولی بانوی سالخورده همچنان در انتظار می‌ماند. سرانجام، مردم شهر که تحمل فقر و استیصال کشنده را ندارند، مرتکب جنایت شده و دست خود را به خون آن پیرمرد می‌آیند و بدین ترتیب، پول، یک بار دیگر قدرت و سیطره‌ی خود را می‌نمایاند...»

«دورنمات» در نمایشنامه‌های خود، جزئیات را به نحوی مطرح می‌کند که تماشاچی کلیات حادثه را از آن درمی‌یابد. مثلاً در همین نمایشنامه، تذکر داده است که بانوی سالخورده، دو نفر جانی محکوم به اعدام را از زندان «سینگ سینگ» خریده بوده است تا برای حمل تخت روان خود از آنها استفاده کند. از این توضیح دانسته می‌شود که ثروت و نفوذ بانوی سالخورده می‌بایستی سرسام‌آور باشد. یا اینکه وقتی «آلفرد ایل» می‌بیند که مردم بی‌چیز و فقیر و زنده‌پوش شهر، از راه تحصیل اعتبار و گرفتن وام، همگی کفش‌های یک شکل و نو پوشیده‌اند، می‌فهمد که اهالی شهر برای اینکه یک میلیارد از بانوی سالخورده بگیرند، قلباً با کشتن «ایل» موافقت کرده‌اند. تاکنون دیده نشده است که نمایشنامه‌نویسی درباره‌ی قدرت پول، تمثیلی جالب‌تر و مؤثرتر از ملاقات بانوی سالخورده ابتکار کرده باشد.

فرانک پنجم - اپرای یک بانک خصوصی را «دورنمات» در سال ۱۹۵۹ در زوریخ نوشته است. این اپرت با تشریح مساعی «بورکهارد» (Burkhard) آهن‌سازی که با تنظیم قطعه‌ی «اوه پایای من» (OhmyPapa) شهرت جهانی به دست آورده است تهیه شده و موضوع آن این است که چطور یک بانک زوریخی که تمام هدفش کسب قدرت از راه به دست آوردن پول است، تبدیل به یک شرکت گانگسترها می‌شود. عمل بانک بر این قاعده‌ی اصلی قرار می‌گیرد: «دو چیز است که مخصوصاً باعث قدرت و نفوذ مرکز تجارتمی ما می‌باشد. اول اینکه هرگز کار شرافتمندانه‌ای انجام نداده‌ایم، دوم اینکه هرگز پول مردم را به آنها پس نداده‌ایم.»

موضوع نمایشنامه‌ی هرکول و طویله‌ی او جیاس از اساطیر قدیمی گرفته شده است و عبارت از این است که «اوجیاس» (Augias) پادشاه کشور «الید» (Elide) برای رهایی از شر کثافات گاو و گوسفند و مرغ و خروس و انواع و اقسام حیوانات دیگر که مردم کشورش را کم‌کم مریض کرده است، به «هرکول» پیشنهاد می‌کند که دامن همت بریند و شهر را از این بدبختی برهاند.

هرکول تصمیم می‌گیرد که با تغییر مجرای آب دو رودخانه که از آن سرزمین عبور می‌کند، کثافات را از شهر دور کرده و به طرف دریا روانه کند. ولی کسانی که از کود و زباله و کثافات حیوانات تجارت می‌کردند و به ثروت‌های کلان رسیده بودند، با این تصمیم به سختی مخالفت می‌کنند و عرصه را به هرکول نیرومند و توانا، به قهرمان ملی یونانیان، تنگ می‌سازند و آن قهرمان بزرگ با یأس و سرافکنندگی و از فرط اضطراب، از شهر فرار می‌کند... «فرضاً هم که این کثافات از شهر دور شد. کیست که کثافات اصلی را از ما دور کند؟ آن کثافات در باطن ما است...»

✽

«فریدریش دورنمات» گذشته از اینکه در مکتب «اکسپرسیونیزم» ابتکارات جدیدی به کار برده و دارای سبکی مخصوص به خود است، گذشته از اینکه دارای قریحه‌ی شاعرانه در نمایشنامه‌نویسی است، گذشته از اینکه از اساطیر و افسانه در درام‌نویسی به طرز بسیار مبتکرانه‌ای استفاده می‌کند، در عین حال نویسنده‌ای نقاد و هجائی نیز هست که طنز و کنایات او در این هنر، غیرقابل تردید و بی‌بدیل است.

اگر «وایلدر» به قول خود، برای بوجود آوردن سبک جدید نمایشنامه‌نویسی، از «چخوف» و «استریندبرگ» الهام گرفت، «دورنمات» تحت تأثیر «چخوف»، «استریندبرگ»، «وایلدر» و «برشت»، درام‌نویسی بزرگ گردید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی